



یونان

آیا یونان خوب و ایران بد بود؟

نویسنده: شمشاد امیری خراسانی
انتشار: ۲۱ آبان ۱۳۹۴ ۸۰ دقیقه مطالعه



چکیده مقاله

ایسوکراتس (Isocrates)، سخنور یونانی در سال ۳۸۰ ق.م گفته است: «برای ما که در زندگی خصوصی خود فکر می‌کنیم بربرها فقط برای بردگی خانگی شایسته هستند، شرم آور است که به سیاست عمومی خود اجازه دهیم تا این اندازه متحدانمان از سوی آن‌ها به اسارت و بندگی گرفته شوند.» یونانیان باستان همه غیر یونانیان را بربر می‌دانستند؛ اما در این مورد خاص منظور ایسوکراتس، ایرانیان است که در آن زمان شاهنشاهی آن‌ها بزرگ‌ترین امپراتوری تاریخ بشر بود و در غرب از آسیای صغیر (ترکیه کنونی) و در شرق تا مرزهای هندوستان را در بر می‌گرفت.



ایسوکراتس (Isocrates)، سخنور یونانی در

سال ۳۸۰ ق.م گفته است: «برای ما که در زندگی خصوصی خود فکر می کنیم بربرها فقط برای بردگی خانگی شایسته هستند، شرم آور است که به سیاست عمومی خود اجازه دهیم تا این اندازه متحدانمان از سوی آن ها به اسارت و بندگی گرفته شوند.» یونانیان باستان همه غیر یونانیان را بربر می دانستند؛ اما در این مورد خاص منظور ایسوکراتس، ایرانیان است که در آن زمان شاهنشاهی آن ها بزرگ ترین امپراتوری تاریخ بشر بود و در غرب از آسیای صغیر (ترکیه کنونی) و در شرق تا مرزهای هندوستان را در بر می گرفت. این سخنان بخشی از سخنرانی های متعدد سخنور یونانی خطاب به دولت شهرهای یونانی است که پیوسته در حال جنگ با یکدیگر بودند تا نزاع را کنار بگذارند و برای مبارزه با ایران متحد شوند. ایسوکراتس ادعا می کرد که ایرانیان بزدل و زن صفتند و شایستگی جنگی ندارند. بنابراین یونانیان برای غلبه بر ایشان دچار مشکل چندانی نخواهند شد.

ایسوکراتس در اهانت و تحقیر خود نسبت به ایرانیان تنها نبود. ارسطو، فیلسوف مشهور آتنی نیز اعتقاد داشت که بربرها، که ایرانیان برجسته ترین آن ها بودند، «طبیعتاً برده» هستند. ارسطو در کتاب سیاست خود می نویسد:

نمی توان انکار کرد مردمانی وجود دارند که هر جا هستند برده اند و مردمان دیگری که هرگز در هیچ جا برده نیستند. این در مورد افراد نجیب زاده نیز صدق می کند. نجیب زادگان ما نه تنها در کشور خود بلکه در تمامی جهان خود را اصل و نسب دار می دانند؛ در حالی که بردگان فقط در کشور خودشان با اصل و نسب هستند.

فیلسوف بر پایه این فرضیه به این نتیجه می رسد که حکومت یونانیان بر بربرها کاملاً طبیعی است حال آن که بی گمان حکومت بربرها بر یونانیان غیر طبیعی است. وقتی ارسطو به مقام آموزگاری اسکندر، شاهزاده مقدونی که بعدها در سال ۳۴۲ ق.م لقب «بزرگ» گرفت، رسید، پیشداوری ها و تعصبات ضد ایرانی خود را به او تلقین کرد. کم تر از یک دهه بعد، وقتی اسکندر به ایران یورش برد و سرانجام تسخیرش کرد، کلمات استاد خویش هم چنان در ذهنش تازه بود.

اندیشه بی ارزش بسیاری از یونانیان نسبت به همسایگان شرقی خود، بیش از یک قرن دو ملت را در بدگمانی، دشمنی و جنگ ادواری نگه داشت. سابقه روابط بد ایران و یونان به سال های اولی؟ بنیاد گذاری امپراتوری ایران توسط کوروش بزرگ، نخستین فرمانروای دودمان هخامنشی در میان؟ سده ششم قبل از میلاد، باز می گردد.

کوروش شهرهای یونانی امتداد ساحل دریای اژه در آسیای صغیر را که یونانیان ایونیه می خواندند فتح کرد و در آغاز سده پنجم، داریوش و خشایارشا، شهریاران ایران، به خاک اصلی یونان هجوم بردند. یونانیان این حملات را دفع کردند، اما نفرت، توطئه و کشتار میان ایرانیان و یونانیان تا یک قرن بعد ادامه یافت. پس عجیب نیست اگر در عصر ایسوکراتس و ارسطو تقریباً تمام یونانیان، ایرانیان را دشمنان خونین ستّی خود تلقی کنند و اندیشه جنگی تمام عیار با ایران برای یونانیان هم موجه و هم جذاب به نظر آید.



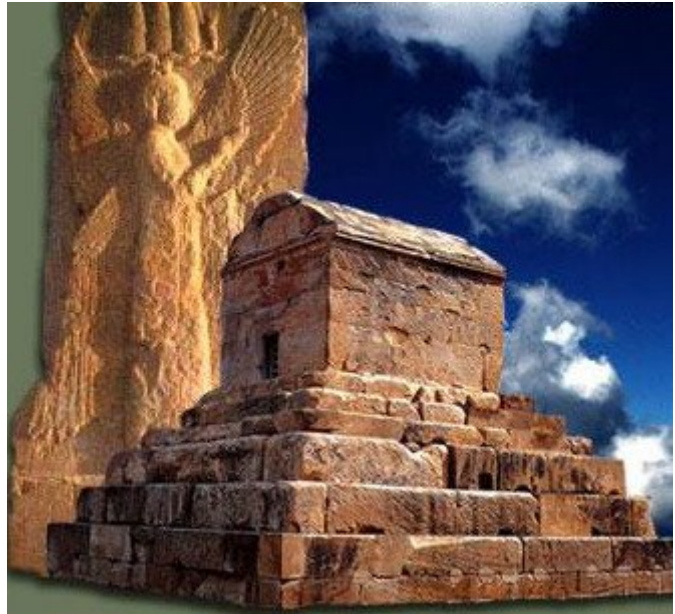
نگاره داریوش سوم در زمان حمله اسکندر



هپلیت ها (سربازان یونانی)

پیوند جدایی ناپذیر یونانیان و ایرانیان

از آن جا که تاریخ و سرنوشت یونانیان و ایرانیان طی دو قرن کاملاً در هم تنیده و گره خورده است، برای مورخان جدید و دانشجویان غیر ممکن است که بتوانند تاریخ و فرهنگ یکی از این دو ملت را بدون بررسی ملت دیگر مطالعه کنند. متأسفانه، از لحاظ ایرانیان، فرآیند این تاریخ تقریباً همیشه به زیان ایشان تفسیر شده، چون بیش تر منابع تاریخی باستانی باقی مانده در باره ایران آن روزگار، توسط یونانیان نوشته شده است. گزافه آمیزترین و عین حال موثق ترین این نوشته ها کتاب تواریخ نوشته هرودوت مورخ یونانی قرن پنجم ق.م است که به شرح نبردهای ایرانیان و یونانیان تا روزگار نویسنده اختصاص دارد. نویسندگان دیگر یونانی که کتاب هایشان حاوی اطلاعاتی درباره تاریخ و فرهنگ ایران است عبارتند از: گزنفون (Xenophon) (سده چهارم ق.م)، دیودوروس سیکولوس (Diodorus Siculus) (قرن اول ق.م)، پلوتارک (Plutarch) (قرن یکم میلادی) و آریان (Arrian) (قرن دوم میلادی).



کوروش بزرگ که از سال ۵۵۰ تا ۵۳۰ ق.م بر ایران حکومت کرد به خود لقب «شاده مادها و پارس ها» داده بود. او کسب این لقب را نه تنها به خاطر فتوحات خود بلکه از طریق وراثت نیز حق خود می دانست، زیرا حکایت شده است که آستیاگ پادشاه ماد، پدر بزرگ مادری او بوده است.

دیدگاهی تحریف شده در مقایسه با آثار افراد یاد شده، بیش تر منابع ایرانی به جا مانده در سده بیستم میلادی کشف شده اند. این منابع کتیبه ها و برجسته کاری ها، سنگنبشته های روی گورها یا صخره ها و لوحه های گلی حاوی گزارش های اداری را در بر می گیرند. این آثار، بجز استثنائاتی اندک، اطلاعات ناچیزی در باره موضوعاتی نظیر تبارنامه شاهان و بزرگان، لشکرکشی های مهم و طرح های ساختمانی بزرگ در اختیار ما می گذارند و اشارات بسیار اندک و ناقصی به رویدادهای تاریخی یا آداب و رسوم و آیین ها، اعتقادات و زندگی روزانه مردم عادی دارند. در نتیجه، بازسازی جدید از ایران باستان حداقل تا اوایل دهه ۱۹۰۰ م تقریباً به طور انحصاری از دریچه چشم یونانیان انجام گرفته است. همان گونه که آ.ت. اومستد (A.T.Olmstead)، دانشمند بزرگ فرهنگ ایران، می نویسد:

اکثریت منابع موجود درباره تاریخ هخامنشی به زبان یونانی بودند... نتیجه طبیعی این امر آن بود که تاریخ امپراتوری نیرومند هخامنشی (در بیش تر متون تاریخی غرب) به صورت یک رشته رویدادهای بی ارتباط نشان داده می شد که فقط در صورتی وحدت و معنا پیدا می کردند که درون داستان دولت های کوچک یونانی گنجانده می شدند.

ناگزیر، این شناخت و گزارش ناقص از فرهنگ ایران با تعصبات و جبهه گیری های شدید ضدایرانی منابع یونانی در آمیخته بود؛ و به دیدگاهی دو بُعدی و تحریف شده از ایرانیان می انجامید. در اکثر موارد، ادبیات و هنر مغرب زمین خواسته است کلیشه های قالبی مخلوق مردانی نظیر هرودوت و ایسوکراتس را جاودانی سازد. رمان ها، فیلم ها و حتی بسیاری از تاریخ های امروزی ایرانیان را به صورت «شخصیت های منفی داستان» نشان داده اند و ایران را کشوری قهار و بد و استبدادی تصویر کرده اند؛ کشوری که همواره بی کفایت بوده ولی با قلدری کوشیده است آزادی محبوب یونانیان را از آن ها باز ستاند. این تصویرهای نادرست فقط به تقویت نژادپرستی قدیمی و پیشداوری های قوم گرایانه خدمت کرده اند؛ چیزی که در روزگار ما نیز هنوز وجود دارد: تعصباتی که ناگزیر فرهنگ های غربی را ذاتاً شریف و شاداب و نیرومند و فرهنگ های شرقی مقابل آن ها را شرور و فاسد معرفی می کنند.

وقتی این تعصبات کاهش یافتند و رفته رفته مورد تردید قرار گرفتند، تصویر مثبت تری از ایران باستان نمودار شد. گرچه بعضی از رهبران ایران به راستی فاسد و بی کفایت بوده اند، بعضی دیگر مانند کوروش بزرگ و داریوش یکم، فرمانروایانی نیرومند، خردمند و خلاق بوده اند که غالباً قدرت مطلقه را با دادگری و کردارهای انسانی تعدیل کرده اند. امپراتوری عظیم این فرمانروایان نه تنها از لحاظ منابع طبیعی و کالاهای مادی، بلکه از لحاظ تنوع فرهنگی که به سبک خویش به وجود آورد، درست مانند یونان بسیار غنی بود. برخلاف رهبران یونان که فقط بر یونانیان حکومت می کردند و فرمانروای ملتی با زبان و میراث فرهنگی مشترک بودند، شاهنشاهان ایران باستان فرمانروایانی متکی بر وفاداری مردم بودند و بر سرنوشت یک دو جین اقوام و ملل جداگانه تسلط داشتند، اقوامی که هر یک میراث قومی، زبان، آداب و رسوم و اعتقادات دینی خاص خود را داشتند.

از آن جا که ایران از مجموع اقدام، ملل و کارگران خارجی ای تشکیل می شد که همگی برای یک هدف کار می کردند، آغوش ایران برای اندیشه های بیگانه و نو بازتر از یونان بود. از این لحاظ، ایران بیش تر شبیه ایالات متحده آمریکای امروزی بود که قدرت آن تا حد زیادی از تنوع فرهنگی آن سرچشمه می گیرد. تصویر کامل تر و واقع بینانه تر ایران باستان که در دهه های اخیر ترسیم شده است تا حد زیادی مرهون بازنگری بی طرفانه تر و جدیدتر متون کهن یونانی، و نیز تا حد زیادتری مدیون کشفیات جدید باستان شناختی است. نخستین کاوش های روشمند کاخ بزرگ ایران در تخت جمشید (به زبان یونانیان «پرسپولیس») که در دهه ۳۲۰ ق.م توسط اسکندر ویران شد) در اواسط دهه ۱۹۳۰ میلادی (۱۳۱۰ ه.ش) انجام گرفت و در سال های پس از آن در آن جا و سایر نقاط ایران اشیاء و لوحه های گلی بیش تری کشف شد. اومستد درباره این یافته ها می گوید:

می توانیم از طریق آن ها با نام های کارگرانی (که این کاخ ها را ساخته اند) و کشورهایی که این کارگران از آن جاها آمده اند، کارهایی که انجام داده اند و میزان دستمزدهایی که گرفته اند آشنا شویم. هم چنین نام دختر تازه داریوش و مادر او و هدایایی را که او داده است می شناسیم... از یافته های باستان شناختی و از این لوحه ها، برای نخستین بار ایده ای درباره زندگی عمومی مردم پیدا می کنیم.

بی گمان کاوش ها و مطالعات جدید قرن بیست و یکم اطلاعات بیشتری در مورد ایران باستان، یعنی یکی از نیرومندترین و با شکوه ترین امپراتوری های تاریخ جهان، در اختیار ما خواهند نهاد. البته شکوه و قدرتیکتای این امپراتوری بیش از سه سده طول نکشید و برای مثال در مقایسه با عمر امپراتوری روم باستان که قدرت و عظمتش بیش از هفتصد سال بود مدت بسیار درازی نیست. اما باید توجه داشت که عمر امپراتوری ایران تقریباً برابر است با عمر ایالات متحده آمریکا که در سال ۱۷۷۶ (۱۱۵۵ ه.ش) زاده شد. هنری جاودانه و غیر قابل بازگشتی در جهان امروز شده است با غرور می نگرند؛ ایرانیان نیز حق دارند که نسبت به تاریخ خود چنین غروری داشته باشند.



متن ارسالی: کاربر گرامی، محمد مهرگان

ارجاع به این مقاله

شمشاد امیری خراسانی، «آیا یونان خوب و ایران بد بود؟»، پارسیان دژ، ۱۳۹۴.

خواندن مقاله و پیوست‌های آن در وب‌سایت پارسیان دژ

نشانی ثابت این نسخه:

<https://parsiandej.ir/articles/1707/pdf/آیا-یونان-خوب-و-ایران-بد-بود.pdf>

آخرین ویرایش مقاله: ۱۲ مرداد ۱۴۰۵